



۹۵

بسم الله الرحمن الرحيم

"ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل
احياء عند ربهم يرزقون."
"فكر نکنید آنانکه در راه خدا کشته شده‌اند،
مرده‌اند بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی دارند."

~~~~~

هیئات، هیئات از ما مرده دلان اسیر خاک و آب  
و دان که بخواهیم از زندگان جاوید و از شهیدا صحبت  
کنیم. فی الواقع چون ما اسیر قفسی هستیم که هرگز افق  
دید ما به جایگاه بلند آنها در کنار بارگاه الهی نمیرسد  
نمی‌توانیم در باره خصوصیات آنها صحبت کنیم. صحبت  
راجع به شهید با صحبت راجع به یک دوست که در قید  
زندگی و گرفتاریهای مادی آن نیز هست فرق میکند. امثال  
ما اگر خواهیم، احم به فقیه، عزیز صحبت کنیم حداکثر

کنیم و آیا راجع به مقام آنها در دارالاقامه الهی هم  
میتوانیم صحبت کنیم؟ نه هرگز، چون خودمان بدان مقام  
دست نیافته‌ایم.

دارالاقامه الهی چیست؟ انسان در مسیر زندگی  
معنویش در دنیا بنا به گفته حضرت علی (ع) راهها و  
طرقی را طی میکند و یک مسیر طولی را پشت سر میگذارد  
تا آنجا که به مقام قرب الهی میرسد مانند طی شدن  
مسیر آب از سرچشمه در مسیر رود تا رسیدن به دریا و  
اینجا دیگر دارالاقامه الهی است حال شهید باین مقام  
می‌رسند، آنجا کجاست؟ آنجا بارگاه خداست که شهید به  
آن وارد میشود اما ما که به آن نرسیده‌ایم نمیتوانیم  
پیرامون آن سخن بگوئیم پس فقط در محدوده روابطی که  
در دنیا داشته‌اند می‌توان صحبت نمود.

اما ابعاد شخصیت ایشان که با دید محدود و بضاعت  
کم میتوان در باره آن سخن گفت یکی ساختن شخصیت  
خود بر روی پای خود و مبارزه با عوامل بسیار زیادی که  
در مقابل این ساخته شدن وجود داشته است میباشد.  
محور اصلی شخصیت او نه بر گفته‌ها و شنیده‌ها و  
نوشته بلکه بر فروغ الهی که در قلب خود احساس میکرد  
بنا شده بود و با روشنی این فروغ الهی بود که بر گفته‌ها  
و نوشته‌ها نقادانه مینگریست و همین فروغ بود که از آغاز

نوجوانی با وجود شرایط حساس و متلاطم، او راستای-  
حق و خط پر تلاش ولایت پیامبر گونه امام امت، خمینی  
عزیز را انتخاب نمود و بار معنوی رادر پيشاپيش خانواده  
و دوستان و آشنایان به دوش کشید و برای همه اسوای  
شده بود و با اینکه از هر طرف مادیات بر او عرضه میشد  
ولی او نمونه‌ای از بریدگی از علائق دنیائی و توجه به  
منابع فیاض معنوی و انسانی بود و بی شک در این جهت  
همپائی نداشت و رنج او این بود و آرزوی دیرینه‌اش  
رسیدن دیگران بدین ارج و اوج بود.

دیگر اینکه بسیار ساده زندگی میکرد و بطوریکه یکی  
از برادران در باره او میگفت که بسا اوقات نان خالی را  
بعنوان غذای کامل تلقی مینمود.

از دیگر برادران که همراهی چندین ساله با او  
داشتند نقل میشود که چگونه با نان خالی و خورشت ساده  
چون پنیر یا ماست سر مینمود و دعوت به طعام مفصل  
او اضافه شدن قدری انگور و یا از این قبیل بود. پوشاک  
او مسکین او، گردش او و رفت و آمد او نیز از این قبیل

بود.

پوشاک او نه لباسی برای تزیین بود و نه متنوع و  
نه دنبال نو پوشیدن و کمتر دیده میشد که در این  
لباس عوض کرده باشد، بلکه همواره از یک دست لباس

در فصل‌های بهار و تابستان و پائیز استفاده مینمود و یک دست لباس ~~ساده~~ برای زمستان داشت و لباس دوم هم معمولاً "نداشت"، همان‌ها را می‌شست و دوباره میپوشید و به تذکرات دیگران که در رابطه با رفت و آمد به وزارت‌خانه‌ها و این‌نوع ساده لباس پوشیدن به او داده میشد توجهی نمینمود و به همین وضع قناعت میکرد.

مسکن او معمولاً "یک‌اتاق دو نفره با یکی از دوستان بود، هرگز حتی یکبار هم دیده نشد که راجع به رفاه محل زندگی صحبت‌کند، در تمام دو زمستان اخیر دیده شد که با یک پتو می‌خوابید و اظهار دوستان بر اضافه بر آن موثر نبود. گوئی زمستان و تابستان داشت، همیشه زمین زیر اندازش بود و تن پوشی چون محرومان روی اندازش بود.

گردش چه بود؟ فقط برنامه‌های مذهبی حتی در طول هشت سال گذشته یکبار دیده نشده بود به گردش، به باغ و جنگلی برود، هر چه بود همان مجالس مذهبی بهترین تنوع روحیش بودند و منبسط‌کننده فکر او.

هیئات، هیئات، گوئی در تمرین علی‌وار زندگی کردن نمونه‌ای بود که دیگر حجت را بر انسان تمام میکند که اگر کسی بخواهد برای زاهدانه زندگی کردن بهانه بیاورد دیگر این حجت راه بهانه بر او میبندد.

چه او خود سبیل زهد و قناعت بود.

برای رفت و آمد معمولاً تا آنجا که امکان داشت پیاده روی را انتخاب میکرد و حتی الامکان از وسایل عمومی و در مسافرتهاى بین شهری از اتوبوس استفاده مینمود:

اما اخلاق او، محبت او، انس او و انیس و مونس بودنش بیش از همه چیز انسان را سرشار میکرد و حقیقتاً ~~محرومیت از این وجود وارسته قلب انسان را آتش~~ میزند.

دوستی بود بسیار مهربان و صمیمی و شفیق و مشفق ~~همچون آب حیات~~ بر روی شعله آتش آلام انسان نازل می شد و دوستان را آرامش میبخشید و همین باعث شده بود که بسیاری از افراد قلباً "بدون هیچ رابطه ای او را دوست میداشتند و تشنه صفا و محبت های او بودند.

ویژه گی دیگر او مردانه یکه و تنها دردها و بار مشکلات را بدوش کشیدن بود گوئی در زندان بود اما مانند نوری که در فضای تاریکی زندان باشد فقط خوبی داشت و عامل روشنائی بود.

آموخته بود که سالها در زندان اطرافیان و دوستان زندانی باشد و نه تنها باری بدوش کسی نباشد بلکه همواره همه را هدایت کند.

صادق بودن، ایثار گر بودن، متواضع بودن آرام  
و متین بودن، پاکدامن بودن و خود را دنیا نیالودن  
و دانشمند و اهل علم بودن و در اوجی بلند خود را  
پای داشتن و بر صراط مستقیم زیستن و بر خط امامت  
سیر کردن و بزه‌گیهای انسان والائی بود که در وقت هدایت  
دیگران هرگز آنها را تحقیر نمیکرد و به مسخره نمیگرفت  
بلکه فکر میکرد و راه میجست. و با اعمالش باعث هدایت  
آنها میشد.

شهادتش خلاصه زندگیش بود و پاکبختگیش آغازی  
بود بر حیات طیبه و جاودانگیش در جنب نعم الهی.  
در بیان چگونگی عروجش از زبان مسئولین و پزشکان  
بیمارستان و اورژانس لشکر نجف اشرف بشنویم که با گذازی  
و سوزی ناشی از فراق سخن به اختصار میگویند که با شروع  
اولین روز عملیات، با توجه به اصراری که به وی شد  
نیازی که در بیمارستان پیروانشهر بود از عزیمت او به  
جلو مانعت شد و بعنوان مسئول گروه تخلیه و امداد  
مجروحین بکار پرداخت و با برنامه ریزی و اخلاصی که  
در مدت عاشقانه مجروحین شتافت.

همچون یک بسیجی بهر یا برانکار د حامل مجروحین را میگرفت  
و جابجا میکرد و در عین حال بعنوان یک مسئول با  
برخوردهای قاطعانه جهت بهبود وضع تخلیه و انتقال  
مجروحین رهنمود میداد. در عین حال اینکارها اغنا  
کننده روح و فکر او نبود و پیوسته مترصد فرصتی بود  
جهت اعزام به جلو و شرکت در مبارزه رویاروی در خط  
مقدم جبهه. او میگفت اگر میخواستم در بیمارستان کار  
کنم، در تهران و اصفهان کار داشتم من بخاطر شرکت  
در جهاد رویاروی با کفار، باینجا آمده‌ام و ارزش شهادت  
به این است که در خط مقدم جبهه باشد چرا که کمال  
اراده و اختیار در آن بوده و بهمین خاطر است که شهید  
در خط غسل و کفن ندارد و ...

با شروع دومین مرحله عملیات دیگر ما را قدرت و  
توانی که بتواند در فکر و ذهن فقیهی عزیز مانع جلو  
رفتن بشود نبود، او تصمیم خود را گرفته بود کیف و  
وساثلش را به بچه‌ها سپرد و گفت اینها را بهرید اصفهان  
و خود به اورژانس و پست امداد جلو و از آنجا به صحنه  
رویارویی و مبارزه اسلام و کفر شتافت، در این زمان  
احساس آرامش و آزادی عجیبی میکرد، گویی مرغی است

آن را براحتی در پیش چشم میدید و درک میکرد و  
برای رسیدن به آن شتاب داشت، چنانکه به برادری  
که کیف خود را داده بود سپرده بود که جنازه من گم  
میشود و شفا را پیدا کنید و چنین نیز شد.  
"من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه-  
فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر"

شروع مرحله دوم آتشی در خرمن روح او افکند و  
چون با مسئول بهداری لشکر نجف اشرف مواجه میشود با  
اصرار زیاد موافقت او و مسئولین بهداری قرارگاه مالک  
اشتر را جلب نموده، بهان مرغیکه به آشیانه بر میکشد  
به میعادگاه عاشقان الله میشتابد و شرطی که با او میکند  
این است که به خط نرود، چند روز بعد بر اساس نیازی  
که به دائر کردن چند پست امداد در پشت خط بوده  
است، اعلام میشود که چه کسی داوطلب رفتن به جلو  
میباشد؟

ایشان میگوید، من میایم، هر چه مسئول اورژانس  
اصرار مینماید که شما در اینجا باش و کاربرد بهتری داری  
میگوید "نه من جلو میروم" در هر صورت چند نفری با  
ایشان آماده شدند و وسائل برداشتند سوار بر قاطر کردند  
که به اتفاق مسئول به جلو بروند...  
پس از استقرار در محل پست امداد جلو، یک شب

عملیات به تعویق افتاد و ایشان به تنهایی به گفته  
همرزمان تا صبح با خدا راز و نیاز میکرد یکی دو روز-  
قبل از شهادت در زیر بارانی ز گلوله و آتش دراورژانس  
نجف اشرف بود، میگفت من اینجا نمیمانم، بهر نحو شده  
باید بروم به جلو، آنجا نیاز بیشتری است. من مجوز شرعی  
هم دارم، مرا حلال کنید، بعد از شهادت جسد من  
اینجانماند. ببریدم اصفهان...

این اصرار و پافشاری چه حضوری و چه از طریق  
بیسیم با مسئول اورژانس به مدت دو روز ادامه داشته  
و مرتباً با مخالفت مسئول اورژانس مواجه میگشته، آخر  
الامر ایشان میگوید که میروم خط را میبینم و بر میگردم.  
مسئول اورژانس میگوید من دیگر رویم نمی شود ولی  
میخواهی بروی، زود برگرد.

پس ایشان با تبسمی میگوید  
اینهم اجازه شرعی آن."

ایشان در خط تعدادی از برادران مجروح را بسته  
بود و تعدادی را نیز تخلیه کرده بود ایشان ضمن اینکه  
شیفته شهادت بود و نمیتوانست در کنار برادران رزمنده  
نباشد شدیداً "مواظب مسائل شرعی و تأیید دستور فرمانده  
بود و در برخوردها و رفتارها فوق العاده متواضع و افتاده  
بود...

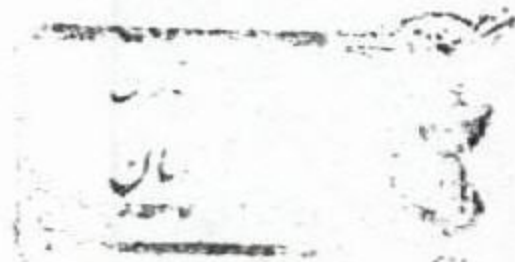
۴۵

امروز جلالت وری است که از پیروزی درخشان مرحله  
 دوم ~~علاءالدین~~ (۲) میگذرد، بجههای جلو دسته دسته  
 بر میگردند و از محمد خبری نیست بجهها کم کم به فکر  
 مرو میروند... و پس از چندی خبر شهادت محمد تاخیر  
 میشود ولی از پیکر پاک و مطهرش خبری نیست و همان  
 طور که خود او میگفت "پیکر پاکش حدود یک هفته مجهول الهویه و گمنام  
 میماند."

بجهها بسیج می شوند از خط گرفته تا پشت جبهه  
 و ستاد و معراج شهدا را جستجو میکنند ولی از پیکر او  
 خبری نیست و بالاخره در سردخانه ارومیه، آنجا که  
 شهدای غریب و گمنام از نظر بشری و سرشناس و مشهور  
 از نظر خلقت خدائی و ملائکه راجع آوری میکنند پیکری  
 آرام و مطمئن نمودار میشود.  
 که آثار جنایات و خشم کفار بعثی بر مغزش نمودار  
 است.

آری او محمد است، جهادگر شهید محمد مهدی  
 فقیهی که در خط مقدم به آرزوی دیرینه اش رسیده بود.  
 او دانه دهنده راه حضرت محمد (ص) است و در

ساع سریع نجی " تلاشگری شتابان بود که نجات  
یافت " خداوند هر درجاش بیفزاید .  
"والسلام"





### شهید دکتر محمد فقیهی از دیدگاه همسرش

سوگواره عزیزی از گمنامان اسلام بروایت خویشان .  
محمد عارف به الله و عاشق پاکباخته خدا که درد  
همه مستضعفین و محرومان پیوسته در دلش و آرزوی لقاء  
الهی پیوسته ایده و آرمانش بود بسوی معبودش شتافت .  
در دل او نور و بارقه الهی تابیده بود و سالیان درازی  
در سوز و گداز عشق به الله میسوخت و همچون مرغ در  
بند ، عاشق پرواز بود و آرام و قرار نداشت .

او مصداق واقعی عارفان و سالکان الی الله بود که  
از غفلت‌هایشان از یاد خدا هر چند در امور مباح و جایز  
شرعی باشد از خدا طلب توبه میکرد و میگریست ، هیچگاه  
گناهی را کوچک نمی‌شمرد بلکه اگر گناهی صغیره‌ای انجام  
میداد خیلی ناراحت بود .

او مصداق واقعی متکین در توصیف علی علیه السلام بود. به نانی ساده به عنوان غذا اکتفا میکرد و به قول امام علی نفسی آرام داشت بدنی لاغر و شکمی به پشت چسبیده. سری پائین افکنده از شدت تواضع و سادگی. زیراندازش زمین بود و لحافش آسمان.

در طول چندین سال از زندگی اش یکبار قضا شدن نمازش آنچنان او را برآشفته میساخت که با صدای بلند گریه میکرد و میگفت: من خیلی گناهکارم... من قرآن را خیلی دوست دارم، قرآن که میخوانم منقلب میشوم بخصوص در مورد سوره های مکی...

نمازهایش را همیشه در اتاق دربسته و تنها میخواند و گاه در تاریکی با صدای بلند به مناجات و نیایش با خدایش میایستاد و برای دوری از تظاهر که شدیداً از آن میترسید جلوی دیگران این حالاتش را ابراز نمیکرد. محمد اسطوره اخلاص و ایثار بود. اگر خویشان و دوستانش نیازی در محدوده شرع داشتند برای برآورده کردن آن با نهایت ایثار متواضعانه تمام تلاش خود را بکار می بست و در مقابل این عمل هیچگونه توقع و انتظار بکار نمی بست و در انحاء دهنده. بخاطر روح ایثار



فقیه با این که خود از مسئولین آگاه و متعهدات است اجازه شرعی برای انجام کارهایش را واجب میدانند و تا آخرین لحظه شهادت هم همین طریق را طی میکند تلاش او برای اجازه گرفتن از مسئولین در مورد اعزامش به جبهه شاهد بر این مدعا است.

او مصداق کلام امام علی در وصف متقین بود.  
 قلوبهم محزونه و شرورهم مامونه واجسادهم نحیفه وحاجاتهم خفیفه وانفسهم عقیفه صبروا ایاماقصیره و اعقبتهم راحه طویله تجاره مربحه یسرهایلم ربهم ارادتهمالدنیا فلم یبریدوها و اسرتهم ففدوا انفسهم فیها.  
 دلهاشان محزون و همه از شرشان ایمن، بدنهایشان نحیف، حاجاتشان خفیف و نفسهایشان عقیف است. ایام کوتاه عمر را با صبر بسر رسانند و در پس آن آسایش پایدار را دریابند این تجارتی پر سود است که خدایشان ارزانی آنها ساخته، دنیا با ایشان روی آورد و آنان از آن روی میگردانند و چون بندگان کشت با فدا کردن جانهای خود را رها می کنند.

